

زرا تشتنامه

سروده

کیکاووس بن کیخسرو بن دارا

با

پیشفتار و ترجمه مقدمه رزنجبر گبر چاپ اول منظومه

و

فهرست ابیات و کشف الایات

با اهتمام

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

انتشارات حدیث امروز

۱۳۸۹

سرشناسه : کیکاووس رازی، قرن ۷ ق ،
 عنوان قرار دادی : زراتشتنامه
 عنوان و نام پدیدآور: زراتشتنامه / سروده کیکاووس بن کیخسرو بن دارا ؛
 به اهتمام دکتر سید محمد دبیر سیاقی .
 مشخصات نشر: قزوین : حدیث امروز، ۱۳۸۹
 مشخصات ظاهری : ۲۴۲ ص.
 شابک : ۵۰۰۰ تومان ۵-۹۲-۵۷۶۵-۹۶۴-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فیا.
 یادداشت : واژه نامه یادداشت نمایه
 موضوع : زردشت ، پیامبر ایرانی - شعر
 موضوع : شعر فارسی -- قرن ۷ ق
 شناسه افزوده : دبیر سیاقی ، سید محمد ۱۲۹۸
 بندی کنگره : ۱۱ - ۱۳۸۹ / ۴ / ۵۲۸۷ PIR
 رده بندی دیویی : ۳۱ / ۸۶۱
 شماره کتابخانه ملی ایران : ۱۹۰۱۹۰۶



نام کتاب : زراتشتنامه
 تالیف : کیکاووس بن کیخسرو بن دارا
 طرح جلد مهناز گری
 لیتوگرافی و چاپ و صحافی : قزوین
 مؤسسه چاپ الهادی ۱۱۲۱/۶۵۱۱۲۱-۳
 تاریخ نشر: چاپ اول (۱۳۸۹)
 شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه
 ناشر: حدیث امروز
 شابک : ۵ - ۹۲ - ۵۷۶۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸
قیمت ۵۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی : قزوین خیابان دانشگاه مجتمع صدرا - مؤسسه انتشاراتی و مطبوعاتی حدیث امروز،

تلفن ۳۳۵۴۰۰۱ - ۳ فروشگاه : ضلع شمالی پارک ملت شماره ۱۲ تلفکس ۳۳۵۱۱۰۰

پیشگفتار

با آنکه در کتاب دینکرد نامه اشارتی به انتساب زراتشتنامه به بهرام پژدو نشده است، دیر زمانی این منظومه را سروده او می دانسته اند و دوازده بیتی از ابیات آن که در فرهنگ جهانگیری و نیز در مجمع الفرس سروری به شاهد لغات آمده است، نام زرتشت بهرام پژدو را به عنوان سراینده دارد، قدمت انتساب منظومه را به این شاعر تا قرن دهم هجری پیش می برد و چنانکه فردریک رزنبِرگ در مقدمه خود بر همین کتاب آورده است، نسخه آن منظومه در مجموعه کتابخانه سن (زیبورگ) (لنینگراد سابق) که تاریخ ۱۰۶۴ و ۱۰۶۶ هجری قمری دارد، در قرن دهم هجری کتاب را با نام این سراینده استنساخ کرده اند، لذا نسخه ای از زراتشتنامه که بایه تحقیق و تصحیح و طبع رزنبِرگ قرار گرفته و در ۱۹۰۴ میلادی توسط پتر زورگ پس از مقابله با چند نسخه دیگر به طبع رسیده و همان نیز اساس کار نگارنده در طبع نخستین به سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در طهران قرار گرفته است. نام زرتشت بهرام پژدو را به عنوان سراینده دارد. منتهی در کشف الابیاتی که بیان کتاب چندی بعد تهیه دیدم، چون به نام سراینده واقعی منظومه آگاهی یافتیم، نام سراینده واقعی را بر آن نهادم و نسخه ای از آن را به کتابخانه لغتنامه دهخدا دادم و از آن پس در بقیه مجلدات لغتنامه دهخدا و نیز در لغتنامه فارسی، اشعار زرتشتی را با نام سراینده واقعی آن به شاهد لغات آورده شد و می شود

اما با وجود قدمت انتساب منظومه به زرتشت بهرام پژدو در دو مرتبه چاپ شدن آن با نام وی، باید پس از آگاه شدن بر دلایل رد این انتساب منظومه را به نام سراینده واقعی آن معرفی کرد.

دیر کشیدن زمان انتساب منظومه به زرتشت بهرام پژدو ظاهراً به سبب شهرت وی در شاعری و از آن مهمتر منظوم شدن ارداویرافنامه بوده است به وسیله وی، ارداویرافنامه‌ای که بسیار مورد علاقه و توجه زرتشتیان بوده است و مطالب آن را به‌دینان غالباً بر زبان و در یاد می داشته‌اند.

همنامی سراینده آن با نام پیامبر ایرانی زرتشت اسپیتمان نیز شاید دلیل دیگری بوده باشد براینکه نامش بیش از دیگر سرایندگان زرتشتی در یاد ها و بر سر زبانها ماند.

عدم انتساب زراتشتنامه به زرتشت بهرام پژدو را دوست دانشمند ارجمند آقای دکتر صفی‌الدین پیشگفتار خویش بر ارداویرافنامه‌ای که به طبع رسانده‌اند متذکر شده و ضمنی از دلایل این عدم تعلق را آنجا ذکر کرده اند.^۱ لذا نگارنده به حکم سبق توکل از دلایل ایشان تبعیت می‌کند و آنچه را خود یافته است بر آن می‌افزاید.^۲

برای اثبات نظر مورد بحث، یعنی عدم تعلق منظومه به زرتشت بهرام پژدو، بهتر آن می‌بیند که به مقدمه منظومه که سراینده آن آنجا انگیزه سرودن داستان مولود زرتشت، یعنی زراتشتنامه را بیان می‌کند نظری بیفکنیم:

گفتار اندر سبب نام کتاب

یکی دفتری دیدم از خسروی	بدستی که خمائی و را پهلوی
نهاده بر موبد موبدان	سرو سر بخردان و ردان
نیشته بر او سرگذشت جهان	ز احوال پنداران و شهان
همان شرح و ستاوزند آن زمان	که آورد زرتشت نامه ران

^۱ - پیشگفتار ارداویرافنامه منظوم (ص ده تا هجده).

^۲ دوست دانشمند شادروان دکتر احمد تفضلی نگارنده را آگاه ساختند. که یکی از خاورشناسان آلمانی نیز به عدم تعلق منظومه زراتشتنامه به زرتشت بهرام پژدو وقوف یافته و مقالاتی در باره آن پرداخته و طبع و نشر کرده بوده است

از آن رفته احوالها بر سرش
 نبودی به خواندن بر او دسترس
 که تا بهتر آگاه گردی ز دین
 تو گفתי دلم را به آتش نشاند
 ز بهر چنین روز آید به کار
 کزو یاد نارد کسی اصل و بن
 بترسم که گردد به یک ره تباه
 به پاکیزه گفتار و خطّ دری
 کنی تازه این رسم و آیین پاک
 بخوانند هر کس از این داستان
 که در دین پاکیزه و رسم ماست^۱

همان قصه زادن از مادرش
 کهن گشت این قصه در دست کس
 مرا گفت موبد نگه کن بدین
 وز آنجا یکی بهره بر من بخواند
 مرا گفت دانش درین روزگار
 همی بینی این قصه‌های کهن
 ندارد این خط کسی دستگاه
 همای به که اس را به نظم آوری
 ز دانش یارایی بن دین پاک
 مگر نو شود این سخن در جهان
 همه کس ببینند از و راه راست

این ابیات نشان می‌دهد که سرانجام این ابیات کتابی به خط پهلوی نزد موبد موبدان که خود مردی خردمند و سرور و روحانی بوده است دیده، که در آن کتاب سرگذشت جهان و احوال دستگیر آمده بوده و نیز از داستان زرتشت پیامبر ایرانی وزادن او و حوادثی که از نرم و درشت بر او گذشته و نیز از «اوستا» کتاب دینی زرتشتیان و شرح آن «زند» مطالبی داشته اما چون قصه دیرینگی داشته، بدین سبب نیز در حدّ همگان و در دسترس همگان نبوده است لذا موبد در بیان و توجیه اهمیت کتاب فصلی از آن را بر ساعی خواند و در دنبال قرائت فصل مورد اشاره سخن را بدانجا می‌کشاند که میایی قصه کهنست و در قالب خطی کهن پیچیده مانده و مردمان را توانایی درک و فهم آن ندارند و

^۱ - زراشتنامه از چاپ نگارنده (طهران ۱۳۳۸ شمسی) (ص ۲ و ۳).

سپس در خطاب به سراینده ابیات مقدمه می‌افزاید که اگر دانش و هنر سودی دارد آن سود باید که در خدمت عامه درآید و مردمان به کار گیرند و تو با دانشی که داری و قدرت و دستگاه نظم دادن سخن ترا بخشیده‌اند، بهتر آنست که دامن همت برکمر زنی و روی به نظم این کتاب آری و دین را به دانش بیارایی و دانش را در راه آسایش و گسترش دین قراردهی و از آن هر دو، دین به آیین پاک را رونقی بخشی و سخن دیرینه را نوکنی و منظومه‌ای ترتیب دهی به زبان کنه و خط دری تا همگان را یارای خواندن باشد و بر راه راست و آیین به که در ماست واقف آیند.

سراینده کتاب به دنبال ابیاتی که متضمن مطالب فوق و مقدمه سبب نظم کتاب می‌شود، می‌گردد، در حسب حال خود سخنانی دارد به نظم که نقل آن برای نتیجه گیران را احسان او سودمند است، سخن شاعر در حسب حال خود چنین است:

سخن شاعر در حسب حال خود^۱

منم در جهان نوفرز آمده	خرد را تنم پیشباز آمده
نه تیمار فرزند و زن بردلم	نه جز کوی عشرت بدی منزلم
بیسته میان را به گستی و بند	بدان به لختی ز وستا و زند
چو گفتار موبد شنیدم تمام	دانش بر آن گفتم بر، گشت رام
نیچیدم از گفت موبد سرم	چنان غمخیزم کس به نظم آورم
که تا ماند اندر جهان نام من	وزو خوب گفتم سرانجام من
مگر کایزد قادر دادگر	رهاند روان مرا از هر
بدین عزم رفتم سوی خان خویش	گشادم در خیر بر جان خویش
روان ودلم هر دو ان شاد و کش	غنود این دو چشم من از خواب خرم

^۱ سزراشنانه ص ۳ و ۴

مرا گفت: تا کی نشینی خموش؟
 زبان را پژوهِش ده از گفتنت
 به لفظ دری و به نظمش فرا^۱
 روان خود از دوزخ آزاد کن
 به نزدیک دارنده دادگر.
 روان گشته از دیدگان سیلِ آب
 نخفتم همی بودم اندیشه ناک
 فکند از سر شیر گردون کمند
 به کیخسرو آن نامور باب خویش
 پیرس از کسی، گر ندانی همی
 نه تخمیست کاکنون پدید آمده‌ست
 درین کار، زین بیش هرزه مپای
 و تا من آرم هم اکنون فراز
 بجز گفتنِ نظم این داستان
 مگر بخت آمد به ما دادگر.
 بچشم از چاره خواب خویش
 کجا زنده بویست بدش در کنار
 چو در مغزم اندیش پرواز کن
 شنیدم هر آنچه او گفت به گوش
 به تدبیر این تیز بستم

ببالیم آمد همانگه سروش
 چو بیدار گردی ازین خفتنت
 یکی تازه کن قصه زردشت را
 روان زراتشت را شادکن
 ز بی ازو به شفیع دگر
 من از سهم بیدار گشتم ز خواب
 همه ببدن گونه تاروز پاک
 که از یل چون آفتاب بلند
 بگفتم من از خواب خویش
 کجا^۲ پورداش خوان همی
 که آن خانه دری قلمی شده‌ست
 مرا گفت: زنهار! رست نه
 هر آنچت بیاید ز برگ و رساز
 ترا نیست کار دگر در جهان
 به تدبیر این قصه کوش ای پسر
 چو پاسخ چنین دیدم از باب خویش،
 شدم نزد آن موبد هوشیار
 بدو گفتم این قصه آغاز کن
 نهادم به گفتار موبد دو گوش
 چو از حال قصه خبر یافتم

^۱ - ظاهراً: برآ. یا: سرا (یعنی برای).

^۲ - کجا - که.

پس از اندرز موبد موبدان و ترغیب او به سرودن داستان مولود زرتشت و احوال او، سراینده حال خود را در آن اوان مجسم می‌سازد، گویی با خود زمزمه‌ای دارد چنین: من مردی هستم نو پا و تازه جوان، تن و دل در استقبال خیرد. نه اندوه زنی و نه نگران فرزندی، به اقتضای جوانی منزل در کوی عشرت و کامرانی دارم. به‌دینم و لذا بند و کستی^۱ چنانکه رسم به‌دینان به عرصه سیده است بر میان بسته ام و لختی از اوستا و زند آموخته‌ام، با چنین حال و هوا چون سخن موبد و اندرز او را شنودم دلم بر آن قرار گرفت و راغب منظوم ساختن کتاب دلم و پذیرفتم که اندرز او را جامه عمل بپوشانم و سرمویی از سخن سرپیچ تا شاید این کار، نامم را در این جهان آوازه سازد و کرفه و ثواب آن جهان نصیب دهد و سرانجامی نیک بیابم و ایزد بدین کوشش روانم را از دوزخ تاریک و هولناک برهاند.

با این اندیشه به رسم و هنوز دل و مغز پر از گفتار موبد بود و گرم عزمی که کرده بودم و به جویی ژرف فرو رفتم، هماندم سروش فرخنده به بالینم آمد و نهیم زد که خاموشی و دلم از گفتار بستن و سخن سر نکردن تاکی؟ باید که از این خواب چون برخاستی زبان را به سخن منظوم بیارایی و قصه زرتشت را به لفظ دری در نظم آری و روان پیام به‌دینان را شاد کنی، تا روان خویش را از دوزخ آزاد سازی که به از وی پادشاهی در این توفیق رفیق نخواهی یافت.

سراینده گوید که از هول آن خطاب از خواب بر آن‌گاه و غمّه شب در اندیشه چشمم نخفت بامدادان که آفتاب جهان را روشنی بخشید و من بیدار شافتم، نزد کیخسرو پسر دارا، که از خاندان کهنی بود در ری، خاندانی که از دیربازی

^۱ - کستی، کمر بندی یافته شده از پشم گوسفند سفید دارای ۲۱ رَج که زرتشتیان پس از بلوغ

به کمر می بسته اند

نزد همه کس شناخته و معروف است. با وی قصه خواب خویش در میان نهادم. پدر گفت: به عزمی که کرده‌ای پای افشار و زمان را به بیهوده مسوز و چنان کن که جز از نظم این داستان کاری در جهان ترا نماند. پاسخ قاطع پدر چاره ساز خوابی شد که گزارش و تعبیر آن را از او خواستم. بیدرنگ نزد موبدان موبد ششم، مردی که پیوسته زند و اوستا در کنار داشت. ازو خواستم که به گفتن قصه و گزاردن آن از پهلوی آغاز کند. و او چنین کرد، و من گفته‌های او را گوش هوش و به جان و دل شنیدم و چون بر حکایت بتمامه واقف گشتم به مناسبت سلسله اش آغاز کردم.

تا اینجا را دیده‌ای ایات را چنین باید معرفی کرد:

جوانی با طبع شاعر بهر مدد از عوالم جوانی و با عیش و کامرانی از زندگانی. به جای مردان رسید به بر طریقت سست بهدینان بند و گستی بر میان بسته، اندکی به زند و اوستا آشنا، فرزند کیخسرو پسر دارا، از خانواده دیرینه ری، خاندانی که همگان به آن معرفت و آشنایی دارند.

نزد موبد موبدان که مردی خردمند و اوستا دان است و پهلوی خوان، کتابی دیده به خط پهلوی و به توصیه آن موبد و الوهام غیبی در عالم خواب و تشویق پدر و امید یافتن مزد آن جهانی به نظم آن داستان انگیزخته شده و داستان را بتمامه از او شنیده و در گوش گرفته و به رشته نظر کشیده است.

این شاعر ناگزیر همانند پدر و نیایش از مردم ری و در ظاهر مقیم آن شهر است. همچنانکه موبد موبدان فرو خواننده متن داستان بر سر زبان‌ها را از مردم همان شهر است. اما نام سراینده چیست؟

ابیات مقدمه و مطالب خلال داستان ما را به نام گوینده داستان نمی‌رساند، همچنانکه در طی کتاب نیز به نام او نمی‌رسیم و به نام آن موبد املا کننده قصه نیز. اما چند بیت آخر داستان ما را در شناختن شاعر و پی بردن به

نام او یاری می‌دهد. بدین توضیح که در آخرین فصل کتاب که زردشت پیامبر از یزدان درباره آخر هزاره، پرسشی چند می‌کند و پاسخهای شایست می‌یابد سراینده، داستان را به این ابیات می‌کشاند که نوعی نتیجه‌گیری تلقی می‌گردد، همانند نتیجه‌گیریهای فردوسی در شاهنامه^۱:

چنین است کار جهان سر به سر که نزد جهان نیست کس را خطر
نباشد به نیک و به بد پایدار نگیرد به یک گونه هرگز قرار
سر گوید^۲:

بگفتم من این قصه باستان ز گفتار موبد، سرِ رستان
داستان من نظم داستان از گزارش موبد است و بلافاصله می‌افزاید:
چنین داستانهای طولانی می نگوید کسی جز که کاووس کی.
از این است نام سراینده داستان را می‌توانیم دریابیم که کاووس کی است،
و اگر دشواری گنجیدن «کیکاوس» را در بحر متقارب در نظر داشته باشیم،
می‌توانیم درک کنیم که در قرینه نام کیسرو پدرش، نام او هم کیکاوس بوده
است.

پس کیکاوس پسر کیخسرو پسر دارا از مردم ری، ناظم داستانی است
که هم اکنون به نام «زراتشتنامه» یا «موبد زرتشت» یا «قصه زرتشت» در
دست داریم و دیری گمان می‌رفت که سرود زرتشت بهرام پژدوست.
تصور اینکه کیکاوس یا کاووس کی نام موبد گزارش کننده داستان
باشد نه نام سراینده آن - که ظاهراً همین تصور سبب شده است که محققان به
دنبال یافتن نام ناظم واقعی داستان نروند و آن را از زرتشت بهرام پژدوست بدانند -
باتصریح شاعر منظومه در آغاز داستان که موبد به پسر کیخسروین دارا است یف

^۱ - زراتشتنامه ص ۹۸ بیت‌های ۱۵۲۱ و ۱۵۲۲.

^۲ - بیت‌های ۱۵۲۳ و ۱۵۲۴

کرده است، که قصه را به نظم بکشد و سپس قصه را خود، بر او خوانده و او پس از نیوشیدن از موبد آن را به نظم آورده است و باز تصریح شاعر منظومه در پایان قصه که از گفتار موبد این قصه را گفتم، یعنی به نظم درآوردم، و نیز تصریح زرتشت بهرام پژدو در ابیات اختتامی ملحق به متن منظومه که گفتار یعنی نظم از گوینده‌ای به نام کیکاووس پسر کیخسرو است، رد می شود. به بحث خود بر گردیم ابیات دنباله بیت اخیر نشان دهنده آرزوهای شاعر است

پیش از سر داستان نیز لب به بیان آنها گشوده بود:

چو یس تو این خطه گفتار من	بکن آفرینی سزاوار من
چو مولود زرتشت خوانی تمام	به دل خوان بر او آفرینی تمام
هر آن دل که در وی بود مهر	چو خورشید روشن بود چهر او
سپاس از خداوند روزگار	که دارم ز زرتشت و از دین خبر
نه دزبندم و گمراه و آشوبی	نه هستم ازین گونه آیین و خوی
چه شایستی کردن ای پر خرد	که مرا من ز پشت یکی مرد بد
ز دروندی اندر وجود آمدی	مر ابلیس را در سجود آمدی
بماندی به دوزخ درون تا قیام	سیدی ز من دیو و جادو به کام
ندانم سپاس خداوند گفت	که با دانش و دین مرا کرد جفت.

اندر ستایش یزدان و ختم کتاب گوید:

سپاسم ز یزدان پروردگار	که توفیق دارم بدین یادگار
چو پیروزی و یاریم داد و پشت	نوشتم من این قصه زرتشت
ز دارنده دادار داد آفرین	نماز و ثنا بر زراتشت این
ز ما صدهزاران درود و دعا	به زرتشت پیغمبر با صفا
هزاران هزاران درود و نماز	بر آن ارجمند اشوی پاکباز
فزونتر ز ریگ و ز برگ درخت	درودم بر آن روح بیدار بخت

آرزوی شاعر، سعادت و رستگاری آنجهانی است و سپاس از درگاه خداوند به اینکه در خاندانی دیندار و از پشت مردی به آیین به جهان آمده است و زاده گمراهی و تباهی و بیدینی نیست و از اینکه با دانش و دین، خداوند او را قرین ساخته است و از طریق این داستان او را به کیش نیاگان معرفت بیشتر داده سیاست‌ساز است. و شاکر است که توفیق اتمام نظم کتاب یافته و آن را به تحریر برآورده است.

ایات با درود بر روان پیامبر پاک بهدین پایان می‌گیرد. و هر چند بیست و پنج بیت دیگری هیچ فاصله یا درمیان آمدن عنوانی متعاقب آخرین بیتی که قبلاً آورده آمد، اما به گمان من، اینجا پایان نظم زراتشت نامه از نظم کیکاووس پسر کیوسر است، یعنی متن داستان به عقیده نگارنده به بیت ۱۵۳۹ از گفته کیکاووس پسر کیوسر و پسر دارا سراینده واقعی داستان ختم می‌شود، و از بیت ۱۵۴۰ تا بیت ۱۵۷۶ زرتشت بهرام پژدو پس از استنساخ منظومه سروده و بدان ملحق کرده است. مضمون آغاز ابیات بعد هم تأییدی است بر هویت شاعر واقعی این داستان، یعنی کیکاووس و دنباله آن ابیات هم، ما را با نام مردی آشنا می‌سازد که چنانکه گفتیم علی‌الظاهر کاتب و ناسخ این منظومه بوده است البته در تهیه نسخه‌ای از منظومه برای خود، نه کاتبی بطور عموم. منتهی شهرتش و شهرت شاعریش و آوردن نام خود را در هر یک از ابیات که به عنوان اختتامیه به منظومه افزوده است سبب انتساب تمام داستان بدو و سرور گذارده شدن نام و نشان سراینده واقعی آن شده است.

ابیات اختتامی (بیت‌های ۱۵۴۰ تا ۱۵۴۷) را که قطعاً اثر زرتشت بهرام پژدو است، نقل می‌کنیم. خاصه به بیت آغازی آن توجه دقیقتری بفرمایید.

نوشتم من این قصه ارجمند
زگفتار^۱ دارندۀ هوشمند
هنرمند دیندار کاووس کی
و را باب کیخسرو از شهر ری
هزاران درود و انوشه روان
ز ما باد بر روح آن هردوان
به نیروی یزدان و فرمان او
نوشتم من این حال مردان او
بدان تا چو خوانند مردان دین
درودم فرستند با آفرین
کسی کو فرستد انوشه روان
باد به جان آن نامور
بماناد بختش همیشه جوان
که آمرزشم خواهد از دادگر.

ابیات بخش گویاست که ناظم آنها نویسنده و نسخه بردار است و تصریح دارد که بی را تحریر کرده است منظوم بوده و گویندۀ آن کیکاووس پسر کیخسرو است و بیست و سوم نشان می دهد که در تاریخ تحریر نسخه، آن در سن کیکاووس سرایندۀ منظومه و پدرش کیخسرو هر دو از جهان رفته بوده اند از این درست که نویسنده نسخه درود فرستی و یادآوری از مردگان را به نیکی (شاعر درود را و را) از کردارهای نیک می شمارد و با سرایندۀ قصه در این مورد همداستی می کند که تحصیل کرفه و ثواب آنجهانی باید هدف و مقصود و مقصد هر کس باشد.

ابیات بعد مربوط به تاریخ تحریر نسخه است (بینهای ۱۵۴۸ تا ۱۵۵۲):

چل و هفت با ششصد از یزدگرد
همان ما را که گیتی فسرده
من این روز آذر^۲ گرفتم به دست
به آبان، چو بر حسن بودیم مست

^۱ - درباره اینکه گفتار اینجا در معنی نظم به کار رفته است، گذشته از شواهد شاهنامه فردوسی و از جمله ابیات شاهنامه ج ۱ ص ۸ بیت ۱۵۹:

که این نامه را دست پیش آورم
زدفتر به گفتار خویش آورم

به بیت ۱۵۲۵ و بیت ۱۵۴۰ از متن منظومه نیز مراجعه فرماید.

^۲ - آذر نام روز نهم و خور نام روز یازدهم از هرامه شمسی است.

شب خور نوشتم من این را به کام به دو روز کردم مراو را تمام
 ز خواننده خواهم درود و دعا بخواهد هم آمرزشم از خدا
 اشو باد فروهر انوشه روان که از دل فرستد انوشیروان

اگر ابیات اختتامیه به همین جا ختم می‌شد، هرگز کسی در نام و نشان سراینده آن تردید نمی‌کرد و بی‌گمان می‌بود که دوازده بیت آخر اثر طبع ناسخی است که اتفاقاً شاعر نیز بوده و دین بهی داشته و کتاب مولود زرتشت را که کیکاووس بر کیخسرو به نظم آورده بوده است در اختیار گرفته و طی دو شبانه روز یعنی از روز اذر (روز نهم) تا شب خور (شب یازدهم) از ماه آبان که روز دهم آن سال من آبان بوده و به عبارت بهتر در روزهای نهم و دهم ماه آبان سال ۶۴۷ یزدگرد را تحریر کرده و از خواننده التماس دعای خیر و طلب آمرزش برای سراینده و پیش‌پس و سود کرده است.

اما ناسخ به مجال این ابیات باز مطالبی را به رشته نظم کشیده است که از یک سو ما را بر تأیید اینکه وی ناسخ کتاب است نه ناظم آن مدد می‌رساند. در حالیکه متقابلاً از سوی دیگر شده است که چند قرن افرادی از تذکره نویسان و فرهنگ نویسان در انتساب کتاب دچار اشتباه شوند. ابتدا آن ابیات (بیت‌های ۱۵۵۳ تا ۱۵۶۷): را نقل می‌کنیم و سپس به توضیح دو نکته، اخیر می‌پردازیم.

پس از بیتی که در آن طلب مغفرت و از خواننده التماس دعا کرد به معرفی و ذکر نام و نشان خویش می‌پردازد. نام و نشانی که علیرغم انتساب منظومه به او شده است.

گر ایدون که نامم ندانی همی	اگر بشنوی یا بخوانی همی
که زرتشت بهرام بن پژدوام	یکی یادگاری از آن هر دوام
چو این قصه نغز برخواندم	معانی او با خرد راندم
بسی شکرها کردم از دادگر	که دارم ز دادار و از دین خبر

دعا و ثناها بگفتم بسی
 به دل گفتم ارزانکه این دُرّ پاک
 به دین اندرون دستگامی بود
 مرا یافت از غیب آواز داد
 دادار، دادست این دستگاه
 زگفتار هاتف که بد رهنمای
 به گفتار ارداویراف رنج
 چو اساس بنام آوردم به کف
 بر امید آن که صدایی نیاز
 ز دوزخ و آسمانندان را
 کند جایگاهم بهشت برین را
 نه بیت دیگر در دنبال این ابیات در خواست دعا از خوانندگان و نیاز بردن
 به درگاه یزدان پاک است و طلب امرزش و عطای پاداش اخروی به وی.
 آنچه از ابیات فوق بر می آید چنین خلاصه می تواند بشود:

سراینده می گوید نامم زرتشت است و پس بهرام پسر پژدو هستم و
 یادگاری از آن دو بزرگ مرد. قصه مولود زرتشت را چون خواندم و معانی آن را
 با خود دست در گردن دیدم خدای را سپاس گزاردم که سرادرت شناخت
 آفریننده و معرفت مسائل دینی بخشیده است. آنگاه در دل اندیشیدم که اگر این
 گوهر تابناک که قصه مولود زرتشت است جفتی و همتایی بیابد منی مرغی
 تابنده خواهد گشت.

هاتفی از غیب آواز داد که بکوش تا جفتی، برای آن خود ترتیب دهمی،
 و من دل بدان ندای آسمانی سپردم و در پیوستن گرانبها گوهری با این ارزنده دُرّ
 رنج بردم، یعنی داستان ارداویراف را به نظم کشیدم و قرین داستان منظوم مولود

زرتشت ساختن و امید می‌دارم که خداوند بر این کار نیکویم ببخشد و پاداش آنجهانی دهد و از دوزخ و سختیهایش برهاند.

خوانندگان گرامی توجه فرمایند که در شرح به نظم آمدن ارداویرافنامه زرتشت بهرام پژدو مقارن منظوم ساختن ارداویرافنامه، پدر را از دست داده است با آنکه خود به جانشینی پدر میرسد است و واقف به مسائل مذهبی و قائم به امور دینی، باز از سوگ پدر بی‌تاب است و از مادر برای تسلی خاطر غمزده یاری می‌جوید. مادر او را به پناه بردن به کتاب که عادت دیرینه اوست تشویق می‌کند و در کتابی که در خانه داشته نزد او می‌برد، یکی منظوم که همین مولود زرتشت برده است و دیگری مثنوی که زرتشت بهرام پژدو، به تشویق مادر و الهام غیبی، ترغیب دوباره آن را به نظم می‌کشد.

داستان منظوم مولود زرتشت بی‌گمان همین منظومه سروده کیکاووس ابن کیخسرو بن دارا بوده است و با هر آیه پس از سرودن ارداویرافنامه از روی نسخه منظومه مذکور که در اختیار داشت، برای خود در روزهای دهم و یازدهم آبان سال ۶۴۷ یزدگردی نسخه‌ای تهیه می‌کند و چون در شاعری قوی‌دست و در پیوستن و منظوم ساختن کلام توانا بوده ابیاتی بر نسخه خط دست خود می‌افزاید و از سراینده منظومه هم به نیکی نام می‌برد و برای او و پدرش که هر دو آن اوان در گذشته بوده‌اند، آمرزش و بخشش می‌خواهد و سپس نام خود و پدر و نیای خویش را و این نکته را که ناظم ارداویرافنامه است و ارداویرافنامه را برای قرینه شدن با منظومه زراتشتنامه به نظم کشیده است، بران ابیات اختتامی می‌گنجاند و سخن را با طلب آمرزش و التماس دعا به پایان می‌رساند.

نگارنده گمان می‌برد که نسخه منظومه مولود زرتشت که مقرر شد سرودن ارداویرافنامه در اختیار زرتشت بهرام پژدو بوده خط دست کاتب دیگری بوده است. نه نسخه تحریر دست خود او بدان قرینه که ابیات اختتامیه با صراحت سرودن ارداویرافنامه را مقدم بر تحریر نسخه منظومه زراتشتنامه و نیز مقدم بر

سرودن آن ابیات اختتامیه بیان می کند و می‌رساند که این نسخه‌برداری پس از نظم آن داستان صورت گرفته است.

دو قرینه دیگر بر اینکه زرتشت بهرام پژدو فقط سراینده ابیات اختتامی زراشتنامه است، نه ناظم تمام داستان، داریم:

یکی آنکه ناسخ دیگری که او نیز طبع شعر داشته است دویست و شش سال بعد وقتی از منظومه زراشتنامه نسخه برمی‌داشته است، همانند زرتشت بهرام پژدو و بهرامی و روش ابیات اختتامی او، بیش از چند ساخته و به کتاب افزوده است. در آن ابیات نام خود را هم قید کرده است چنین:

نوشتم من این قصه سودمند ز گفتار آن موبد ارجمند
بدانم که باشم این مبروم که من این مآوندان خسروام
ندارم بدین بیت دستم خدایا! بیامرزیم از گناه
همان ماه شهریور از روز دیر سده هشتصد و پنجه و سه براین
گذشته ز تاریخ ملک عجم که عالم ز پتیاره کردند کم^۱
نسخه بردار دوم در بیت نخست همان کلماتی را به کار برده است که
زرتشت بهرام پژدو که نسخه بردار اول است در عین استنساخ خود مورد استفاده
قرار داده بود. بیت سوم هم می‌تواند این نکته را به دست دهد که ناسخ اخیر که در دین
بهی صاحب مقامات نیست و آگاهیهای عمیق از آن زمان زرتشت بهرام
پژدو که هیرید مطلع نیست ندارد، باب مقایسه‌ای میان خود را نگذاشته است و
آن را باید با بیت هفتم قسمت اخیر (بیت ۱۵۵۹ متن زراشتنامه) شناسیم.

^۱ - روز دین یعنی روز بیست و چهارم از هر ماه شمس.

^۲ - زراشتنامه چاپ طهران ص ۱۰۲.

فرینه دومی براین گونه استنساخ از همین منظومه داریم که ۳۴۸ سال بعد از استنساخ اول و ۱۴۲ سال پس از نسخه برداری دوم صورت گرفته است، بدین شرح که کاتبی در زمان شاه عباس بزرگ زراتشتنامه را تحریر کرده و به عنوان تاریخ کتابت مطالبی بدان افزوده است که خلاصه آن این است که «ما را شاه عباس از کرمان و یزد به اصفهان خواست و در اصفهان بودیم که بهدینی از بندوستان آمد و این نسخه را خواست و من نوشتم»

این ناسخ با بیتی برای زرتشت بهرام پژدو طلب آمرزش می کند و سپس درباره تاریخ تحریر می سراید:

این کتاب پرسی ز من که بنوشتم این حرفهای کهن
گذشت یزد خردیه سال بود نود نیز و پنج، باز نهصد فزود^۱
ز تاریخ حساب بدان ز ابجد حسابش «غله» سال آن^۲
بنابر این چنین می نمود که پس از زرتشت بهرام پژدو گویی سنت شده بوده است. که هر ناسخ یا کاتب طبع شعری داشته بیتی چند بسازد و بر ابیات اختتامی منظومه بیفزاید، چنانکه خسرو اوندان و بعد کاتبی زمان شاه عباس کرده است.

یکبار دیگر دلایل رد تعلق منظومه زراتشتنامه را به زرتشت بهرام پژدو فهرست وار تکرار می کنیم و نکاتی را که استنباط است بر آن می افزاییم:

زرتشت بهرام پژدو و پدرش از قصبه «ما»^۱ خواف خراسان اند، پدر و نیای سراینده زراتشتنامه مقیم ری و از خاندانهای شهر ری هستند.

^۱ - یعنی سال ۹۹۵ یزدگردی. روایات داراب هر مزد (ج ۲ ص ۲۵۸ و ۲۵۹).

^۲ یعنی سال ۱۰۳۵ هجری قمری که به حساب ابجدی (جمل) (و غ) ۱۰۰۰ و ۳۰۰ و ۵۰ است.

زرتشت بهرام پژدو پدر را مقارن نظم ارداویرافنامه که مقدم بر تحریر و استنساخ زراتشتنامه صورت نظم گرفته است از دست داده بوده است. در حالیکه سراینده زراتشتنامه پدر را در کنار و حامی و مشوق خود دارد. مشوق زرتشت بهرام پژدو در نظم ارداویرافنامه مادر او و حامی و مشوق سراینده زراتشتنامه پدر اوست.

زراتشتنامه از گزارش و املای موبد از پهلوی به فارسی دری کشیده می‌شود و موبد مشوق شاعر در این کار است. زرتشت بهرام پژدو نسخه زراتشتنامه را به نظم دری در اختیار دارد و به داشتن آن همراه با نسخه مثنوی ارداویرافنامه منظم بردنش تصریح می‌کند.

ناظم زراتشتنامه اندکی به زندواوستا و مسایل بهدینی آشناست. زرتشت بهرام پژدو همانند پدر به جیشینی او هیربد است و واقف به اوستا و زند. زرتشت بهرام پژدو پیش از نظم ارداویرافنامه شعر می‌سروده است. اما همه آثار او اعم از قطعی (ارداویرافنامه) و منتسب (منظومه‌های ضمیمه ارداویرافنامه) به بحر هزج مسدس است. در حالیکه به سراینده زراتشتنامه به بحر مقارب شعر دیگری منسوب نیست و او خود نیز به داشتن شعرهای دیگر اشاره نکرده است.

انتساب زراتشتنامه به زرتشت بهرام پژدو حدود قرن دهم هجری است نه از زمان خود وی. نیز اثر تقلید از زراتشتنامه و همه آثار زرتشت بهرام پژدو خاصه در ارداویرافنامه وی نظیر خواب دیدن و ندای غیبی شنیدن و برای به نظم آوردن مشوق داشتن و با امید به رستگاری آنجهانی به نظم آوردن و رو آوردن و به معتقدات مذهبی متکی بودن و نشر روایات دینی را بر طبق مذهب دانستن و آمرزش خواهی در همه حال برای خود و دیگر بهدینان

قرینه‌هاست که می‌تواند برساند که او ناظم مولودزرتشت یا زراتشتنامه نیست و قدم بر جای قدم سراینده آن منظومه نهاده است.

سرانجام تصریح شاعر منظومه به نام و نام پدر و نیای خود و تأیید زرتشت بهرام پژدو آن نام و نشان را به عنوان گوینده، خواننده را از هر نوع دو دلی بیرون می‌آورد و وا می‌دارد که کیکاووس پسر کیخسرو پسر دارا را نظم منظومه و زرتشت بهرام پژدو را ناسخ منظومه بداند.

سر بنابر آنچه گذشت باید زراتشتنامه را از شمار سروده‌های زرتشت بهرام پژدو بیرون برد و آن را از نظم کیکاووس پسر کیخسرو پسر دارا، از مردم ری نیست و فضل‌المقدم را در میان این دسته از شاعران و داستانسرایان بهدین و زردشتی مناسب‌تر داد.

نگارنده می‌خواهد در باره مطالب و مندرجات زراتشتنامه تفصیلی بدهد تا خوانندگان محترمی به محتوای آن از پیش آگاهی یابند. اما چون گذشته از آنکه متن منظومه در اختیار خواننده است، ساده و روان، لذا از بسط مقال در محتوای آن بسبب به درازا کسیده شدن پیشگفتار چشم پوشید.

در باره قدرت شاعری و نقد سخن سراینده آن هم پرفسور رزنبرگ در مقدمه خود بر چاپ آن کتاب سخنی مستفی‌آورده است که ترجمه آن همراه این مقدمه است و مرحوم دکتر محمدعین نیز در کتاب «مزدیسنا و تأثیر آن در ادب فارسی» با توجه به آن مقدمه در سخنسرایایی بن‌ساز و ارزش کلام او منتقدانه عباراتی چند پرداخته‌اند و نیز آقای دکتر عقیقی در پیشگفتار ارداویرافنامه منظوم نقد ناظم آن رساله کرده‌اند. لذا با احاطت خوانندگان گرامی به آن منابع سودمند سخن را در باره کلام منظوم، هم زرتشت بهرام پژدو درادویرافنامه منظوم و هم زراتشتنامه کیکاووس بن کیخسرو بن دارا و دیگر شاعران بهدین صاحب شعر و اثر منظوم به این نکته مقصور می‌سازد که این دسته از شاعران که اعتقاد ایمانی استوار داشته‌اند، امانت را در نقل اثر از نثر به نظم تا سرحد وسواس

رعایت کرده‌اند، ناگزیر از رهگذر حفظ اصل، کلامشان یکنواختی دارد، اما از سر همدلی سراینده با محتوای داستان، سخنشان با دلنشینی و گرمی و گیرایی خاص همراه است و معانی و مضامین در وضع و حال اخیر اوج دارد، اوج و حال و کیفیتی که در شاهنامه فردوسی نیز هست، البته با این تفاوت که قدرت شاعری و تخیلی خیالپردازی و استنتاج استاد طوس کفه دلنشینی و گیرائی را بسی چربتر از کفه یکنواختی این داستانها می سازد.

با این مقدمه رسانی متن حاضر و سودبخشی لغتنامه و کشف الایات منظم به آن چشم پوشی از کم و کاستی کار، به نقل مقدمه چاپ نخستین و به دنبال آن ترجمه مقدمه رزنگ بر زراتشنامه می پردازیم.

قزوین - اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ هجری شمسی.

دکتر سید محمد دبیرسیاقی.